

خوشبینی اساس زندگی است

مردم دیگر که بواسطه خوشبینی وبی اعتنائی با مرض سخت شفا ناپذیر معالجه شده‌اند. علت وجود پیدا کردن بیمارخانه‌های روحی که در آنجا عمده تقویت فکری و روحی و تولید نشاط و خوشبینی معالجه میکنند همین است. ممکن است شخصی در موقع انتشار بکی از بیماری‌های مسری مانند وبا آب مضاف کثیفی را که در شرع و عرف ناپاک و خطرناکست به‌وی این‌سکه نوی آن دعا داشته‌اند بایک ایمان و خوشبینی کامل بزم شفا بخورد و زنده بماند و دیگری که با نهایت اضطراب جزئی‌ترین قاعده بهداشت را مراعات میکند از ضعف قلب و ترس بمیرد زیرا حالت روحیه در مزاج مؤثر ترین عامل است.

در میدان جنگ هم همین قاعده رواست. سربازیکه نسبت بآتیه و کامیابی جنگیان مین خود خوشبین است صد مرتبه بهتر می‌جنگد تا در عکس آن صورت. همچنین است در کارهای اجتماعی و اقتصادی و علمی و نظایر آن. مثلاً هر محترعی امید و خوشبینی شدید نسبت به کشف خود داشته باشد بسا که به مقصود میرسد ولی نیمه دل و سست باشد کارش دشوار خواهد بود. دانش آموزی که از نخستین روز بر خود حتم کند که موضوعی را مانند ریاضی یا تاریخ نخواهد توانست فرا گیرد همین روحیه و یأس او را از تحصیل باز خواهد داشت و دچار صعوبات خواهد گشت و بالعکس.

توانگفت جریان تاریخ بشر تماش مثال باهر این حقیقت است یعنی خوشبینی و بدبینی دو عامل مهم وقوع حوادث تاریخی بوده است. از هر جمله کتیبه بیستون پیداست که دار یوش شاهنشاه بزرگ ایران بانگاه بزمی که مالک بوده و به پیروی اعتقادی که بخداوند داشته در هر کار موفق بوده و سر جهانگیری آبیادشاه همین بوده است. اسکندر از کوچکی طرح فتوحات مریخته و در آن باب رخنه و فتوری در دل خود راه نمیداده و تهدید هیچ ناصحی او را از همتی که می‌تند به خوشبینی بوده باز نمیداشته اینست که از مكدونی تا هندوستان رفت و هیچ مانعی او را دچار اندک تردید ننمود. ناپلئون همواره نسبت بعاقبت جنگهای خود خوشبین بوده و آنچه موفقیت نتیجه همان روحیه است. خوشبینی کامل و اعتماد اساسی بی نظیری که پیامبران عظام در کار بعثت خود داشته و در برابر هر گونه خطر ایستاده و مقاومت عجیب و در واقع فوق طاقت بشری نشان داده‌اند درس بزرگ دیگریست که تاریخ بمایاد میدهد و می‌نماید که ایمان و عزم و خوشبینی چه عامل مهم مؤثر است.

اکنون مناسب است به پیشم عوامل و علل خوشبینی و بدبینی چیست تا مکرز مطالعه آن علل بحقیقت روحیه آدمی در آن باب پی برده و راه چاره‌های هم پیدا نمائیم.

آنچه بنظر میرسد بطور کلی عوامل خوشبینی یا بدبینی در نخستین وهله تندرستی اسان، دوم ارث و عادت، سوم تعلیم و تربیت، چهارم پیش آمدهای زندگی، پنجم عقیده و ایمان ششم فکر و اراده است. البته عوامل دیگر هم پیدا توان کرد ولی در اینموقع به توجیه این عوامل ششگانه کفایت خواهد شد.

شاید در زندگی بشر هیچ عاملی مانند خوشبینی مؤثر و مهم باشد.

سن و سال و بیماری و پیش آمدهای ناملازم جلگی در برابر نیروی نشاطی که از خوشبینی حاصل میگردد بی تأثیر یا کم تأثیر است. شخصی که در همه عمر خوشبین بوده اگر شصت سال عمر کرده باشد از جوان بیست و پنجساله ای که شبان و روزان جهان را تیره و نار و چرخ را دود و غدار دیده و اندوه خورده است حتماً نیرومندتر و بکار زندگی برانزده تر است و فرقی سن هرگز محسوس نیست و بسا که عکس عادت مشهود است یعنی شعله جوانی در دیدگان مرد شصت ساله میدرخشد و ضعف و انکسار پیری بر جبین جوان نمایان میگردد و این حقیقت امثال و نظایر زیاد دارد.

بسا که شخص خوشبین بزرگترین و دشوارترین حوادث جهان را میگذراند و کشتی حیات را از گردابهای موحش بدر میکشد ولی بدین در مقابل کوچکترین حوادث خود را می‌بازد و چون عاقبت را و خیم مینماید در همان ابتدا عزم و جرأت را از دست میدهد. مهندسی که در بام يك کشتی آتش گرفته حضور داشته نقل میگردد که مردم کشتی بر دو نوع بودند یکی آنانیکه بواسطه خوشبینی از قبیل این‌سکه کمک خواهد رسید، کشتی باین زودبها غرق نخواهد شد، قایق های نجات کافی خواهد بود یا بواسطه اعتقاد دینی آرام و متین بودند و باو امر ناخدای کشتی که مردم را بسکوت و خودداری میخواند فرمانبرداری میکردند ولی دسته دیگری که بدین بودند ناله و زاری و شور و شیون بکار انداخته و در لرز و اضطراب بودند و آنچه فرمانده کشتی داد میزد که کشتی هنوز غرق نمیشود دست کم بیست دقیقه وقت هست و کمر بندها و قایق های نجات در کار تهیه است و در این مدت کمک خارجی هم میرسد کسی گوش باین حرفها نمیداد و همی در کشتش و کوشش بیجا بودند و عجب تر آنکه برخی خود را بی اختیار بآب انداخته غرق میکردند یعنی دیگر دل نداشتند آن حال وحشت و دهشت را تحمل کنند! اتفاقاً کمک هم بموقع رسیده و مردم نجات یافته بودند و یکی از آنها مهندس ما بود که این حکایت را نقل میکرد. پس بجزرات توان گفت زورق حیات روی موجهای خوشبینی و بدبینی شنا میکند تا کدام غلبه نماید. زندگی بمشابه نغمه است که تارهای آن اعصاب انسانست. اگر بواسطه جرأت و خوشبینی آن تارها سفت و محکم است نغمه حیات موزون و دلنشین خواهد بود و اگر سست و شل باشد صدای زندگی خاموش خواهد گردید.

قضیه خوش بینی در بیماریهای گوناگون که دامنگیر بشر است هم بسیار مؤثر است. طبیبان تصدیق دارند که اگر مرض نسبت بمرضی بدبین باشد اضطراب و نگرانی و ناراحتی درونی او حتماً مؤثر بوده و درد را شدیدتر و نافذتر و شغارا درتر خواهد کرد. چیز ساده‌ای مانند تب را امتحان کرده اند که چگونه با توهم و بدبینی یا خوشبینی بیمار بالا و پائین میرود. چه بسیار مردم که از کثرت ترس و اضطراب با مرض شفا پذیر مرده و

تندرستی - اگر کسی سُر سعادتمند را در این جهان پیرسد می توان بدون تردید در پاسخ گفت که خوشبختی درصد نود زیرسخت جسمانی خوابیده . اگر شخص هضم درست خوب داشته باشد و قلب قوی و سالمی مرتب زده و خون صافی را در عروق او گردش دهد و ریه ها و کلیه های بی عیب در کار خود باشند و دندانهای محکم بی نقص غذا را به کمال بچوند و کبد و امعاء و سایر اعضاء جمله وظیفه خود را بی توقف انجام دهند چنین شخصی همواره گرم و توانا و با نشاط و خوشبین است . اینگونه اشخاص به مستان می مانند که شاد و خرم و خندانند نهایت اینکه کار مستان موقت است و اندوه خمار در پی مستی است ولی اینها در همه عمر مست صحت اند . گردش و آسایش و نشست و برخاست و صحبت و خوشی اینان همواره مطابق میل و آرزوی فرح و علاقه و خنده هایشان طبیعی و از دل در آمده است . اینها در تمام و جنات حیات جز خوبی و ذوق کمتر چیز دیگر می بینند ، چیزها را همیشه روشن دیده و تاریکیهای زندگی را یا درک نمی کنند و با وقتی نمی گذارند . صورتهای روشن و حاضر بخنده دارند و مانند سیم تار که بایک تماس پرریشه بسا درمی آید اینها هم حاضر ندبایک بهانه کوچک بخندند . دشواریهای زندگی حتی بیماری و مرگ در وجود اینها تأثیر زیاد ندارد و تاب و تحمل و خونسردی غریبی دارند . در عمل و کوشش آتشند . از هیچ اقدام و تشبیه و تقلا برای فراهم ساختن امور زندگی نترسند و تأمل و تردید بندرت عایق راهشاست و بعد از انجام کارهای مهم روز و تفنن و تفریح اول شب و صرف خوراکی کامل خوابی سنگین و آرام و عمیق دارند که تمام خستگی اعصاب را رفع کرده و باامداد با قوای تازه آنرا بدست روز روشن تحویل میدهد تا کار زندگی را از سر گیرد .

شاید خواننده بنظرش برسد چنین کسان وجود خارجی ندارند و در عالم خیالند . این نظر تا حدی صحیح است چون صحت کامل بی خلل در این جهان نیست و اگر هست پایدار نیست ولی الحق مردمی نزدیک آنچه عرض شد در هر کشور وجود دارند . هنوز صورت زنده و یراز نشاط و چشمهای شفاف و قد راست و صدای درشت و برای پیر مرد هشتاد ساله آلمانی را که شغلش سید حیوانات دریائی و تحقیق علمی در باره آنها بود فراموش نمیکنم که در یک مسافرت راه آهن با او همسفر بودم . این مرد در همه عمر مریض نشده و بگفته خودش که راستی از آن محسوس و مشهود بود در همه عمر یک روز باندوه بسر نبرده بود ! و مجموعه زندگی او کارهای سودمند و دوستی ها و تفنن ها و نشاطها بود و چون از گذشته یاد میکرد مانند بچه ای که از در بچه شیشه رنگین به زیباترین و با روح ترین « شهر فرنگ » نظاره کند چشمهایش میخندید!

تندرستی انسانرا بعمل و اقدام مهیا میدارد و او را مانند کانون آتش فشانیه منبع نیرو و انرژی قرار میدهد و سبب بعاقبت هر کار و هر چیز خوشبین میکند و در حق خویش و بیگانه مورد هر گونه استفاده مادی و معنوی میسازد . از طرف دیگر کسانی که بواسطه عادات مضرت و تریاک و الکل و نظایر آن تندرستی خود را از بین برده اند و یا از راه ارت مریضند دچار سوء هضمند یا اعصابشان

ضعیف است یا مرض قلب یا سرطان یا سل دارند بدیهی است بدبختان گذران بدیده یأس میسازند و طرف ظلمانی اشیاء را می بینند و انجام هر چیز را بد تصور میکنند .

ارت و عادت - بسا که شخص تندرست و نیرومند است ولی يك حس بدبینی موروث در او موجود است یعنی از نیاکان و پدر و مادر بطور تلقین نقل شده و در مغز او جایگیر گشته است . تلقین بسیار مؤثر است بخصوص اگر دائمی و بواسطه پدر و مادر و اجداد رسیده باشد . محال نیست که در يك هوای خوب معتدل یکی بیخود بدبگیری تلقین نماید که هوا بدو مرطوب یا خشک یا فشار آورنده است .

یکی هم ممکن است انسان در نخست با بدبینی هائی آغاز کند و در آن باب عقایدش درست باشد ولی بعد بتدریج بدبینی های دیگر پیش کشد و با این روش تکرار کم کم بدبینی برای او عادت مستمر گردد و در هر مطلبی که پیش آید او فوراً جهت مظلوم و نا روا و غم انگیز را برخ دیگران بکشد . در این قسم بدبینی ها در اساس دلیل و منطقی در کار نیست و کورانه است . مثلاً ممکن است کسی محض تلقین موروث یا عادت شخصی را بجهت بد بداند یا خانه ای را بدشگون پندارد یا روز و ماهی را بد یمن شمارد بی آنکه در عمق مطلب خود فکری کرده باشد . یکی را دیدم که بموجب تلقین خانوادگی روز معینی را در سال غم انگیز و ماتم خیز محسوب میداشت و تمام آنروز را خود مغموم و گرفته بود و تصور میکرد جمله جهان گریه میکنند و مرغان و درختان هم آه میکشند! عکس این حالات هم بهمانطور است مثلاً در خانواده ای که خوشی و خوشبینی هست اطفال خانواده هم تلقین میشوند . یکی از خوشبین ترین و با نشاط ترین و کلبرترین مردان نامی عالم گوته شاعر معروف آلمان بود که هشتاد و اند سال بنهایت خوشی و توانائی عمر کرد و بگفته خودش خودش صحت و تندرستی را از پدر و نشاط و خوش بینی را از مادر بارت داشت و این بود که يك عمر بشادی زیست .

تعلیم و تربیت - یکی دیگر از منابع مهم خوشبینی یا بدبینی تعلیم و تربیت است . تندرستی یا ارت و عادت که ذکر کردیم هر دو در روحیه شخص مؤثر است ولی نه بطور قصد ، در صورتیکه در تعلیم و تربیت قصد و اراده هست یعنی مربیان و پرورندگان بعد عقاید را تعلیم میکنند و ازین حیث است که پرورش و آموزش از مهم ترین مسائل اجتماعی هر کشور است زیرا روش فکر و سبک زندگی مربی کاملاً در تربیت آموزان و بخصوص کودکان مؤثر است و آنان را چنانکه طبیعت و مزاج مربیان میخواهد سرشته خواهد کرد . مربی که بواسطه پیش آمدهای ناگوار شخصی یا مطالعات خاصی که کرده یا بحکم مذهبی که پیرو آنست یا عوامل دیگر با خلقت طرف است و بنیاد چهارناستم و اعتقاد می داند و اساس زندگی را هیچ و پوچ و لغو بشمارد و گروه مردم را خود کام و مزور و دشمن و دروغ گو مینداند بی شک کودکان را هم مانند خود تربیت خواهد نمود و بالعکس مربی اگر از

جهت ارث و از حیث صحت قوی و روشندل باشد و از کودکی جهان را روشن و نیک دیده و کارها را عاقبت بخیر پندارد و پیش آمدها را خوب تفسیر و تعبیر نماید ناچار اطفال زیر دست او همچنان بار خواهند آمد. آموزش و پرورش ممکن است یک نسل زنده و با نشاط و کار آمد و فعال و نیکبین بوجود بیاورد و کشور را دریکمصر ترقی بدهد و هم ممکن است نسل بدبین، بیکار، بیچاره‌ای تربیت کند که کارها به انهدام و دمار بکشد.

در اینجا بيمورد نیست چون سخن از آموزش و پرورش بمیان آمده نکته‌ای را نکته نگذاریم گرچه باز بدان خواهیم بازگشت و آن اینست: مقصود از تربیت نفوس به خوشبینی البته مبالغه و افراط در این کار نیست، کودکان را بیخبر و غافل بار آوردن و بآنان همواره ازین جهان تیره نوید بهشتی آوردن و چیزها را بهتر از آنچه هست جلوه دادن و جهان را رنگین تر و روشن تر از آنچه دیده میشود نمودن آنان را کور کردن و باسلاح به خواب خرگوشی بردنست. چنین جهان نور در نور زیبای نیک انجام وجود ندارد و در همین جا شر و خیانت و بی وفائی و بیماری و مرگ وجود دارد و اهریمن در کار خودش هست و بشر طعمه حوادث نارواست، پس مقصود از خوشبین بار آوردن غافل کردن نباید باشد تا بعد زندگی این درسهای عبرت را داده و شر و فساد را در عمل بار آورده کام جوانان را تلخ کند بلکه مقصود قوی و متحمل و شجاع و با روح و نشاط بار آوردن جوانانست که با وجود دشواریها خود را در وسایع دل و متین و خنده رو باشند.

نکته دیگر آنکه بدبینی را که حتماً بمثابه مرضی است و بحال شخص و جامعه مضر است نباید با دیدن بد و فهمیدن آن و انتقاد آن بقصد اصلاح اشتباه نمود. دیدن بد و پی بآن بردن و عزم با سلاح آن عین سلاح جامعه است. اگر معماری بنای بد ساختی را نه پسندد و درعاقبت آن بد بین باشد و تعمیر فوری را لازم بداند یا پرورشگری سازمان آموزش و پرورش جامعه‌ای را بی پایه و بی بنیان به بیند و نسبت بانجام و نتیجه چنان سازمانی بدبین باشد و بخواهد آنرا اصلاح کند هرگز نباید اینگونه اشخاص در ردیف بدبین هائی که بحث از آنان کردیم شمرده شوند. بصیرت و نقادی واقفانه و نشان دادن معایب چیزها کاملاً غیر از بدبینی مرضی است و باید فرق میان آن دو را بی برد.

پیش آمدهای زندگی - گفتیم در ظهور بدبینی و خوشبینی پیش آمدهای زندگی هم مؤثر است. در واقع ممکن است کسی که فطره بد بین بوده بواسطه تغییر بی سابقه‌ای که در صحت یا ثروت یا محل سکونت یا دوستان و آشنایان او رو دهد بتدریج او را سوق به نشاط و خوشبینی نماید. این مسئله از جهت بدبینی بیشتر وارد است یعنی ممکن است کسی در ابتدا خوشبین و خوشخیال باشد ولی حوادث ناروای گوناگون او را چندان رنج و فشار وارد آورد که در طول مدت تاب مقاومت او را از بین ببرد و او را بر خلاف سابق فرسوده و غمگین و نسبت بآینده ترسناک و بدبین سازد. اگر یک شخص قوی دل و توانا در مدتی دراز پشت سر هم دچار مرگ عزیزان و ستم و خیانت و

آزار مردمان گردد و بهر کاری دست زند جز ناکامی حاصل نکنند و حق او را باطل کنند و بدادش ترسند ناچار بتدریج مانند کوهپایه‌ای که امواج دریا در طول زمان رخته بدو پیدا نماید سرانجام نشاطش از بین خواهد رفت و تاب و طاقتش سپری خواهد شد و مستأصل و زبون خواهد گشت و خوشبختی او بالطبع مبدل به بدبینی خواهد گردید.

عقیده و ایمان - اما تأثیر عقیده و ایمان در بدبینی و خوشبینی بس عمیق است. در این موقع از بد و شر و بدبینی نسبت بدبینجهان که نتیجه عقیده باشد میگذریم. میدانیم مذاهبی درهند از شعب بودائی و دیگران هستند که از روی عقیده دینی نسبت بکارهای زندگی بدبین هستند و در باب عالم دیگری هم عقیده روشنی ندارند.

بزرگترین میوه و تأثیر عقیده و ایمان که نتیجه ظهور ادیانست همانا خوشبینی است. چون بنای ادیان بزرگ عالم باعتماد بوجود خدای تعالی و ترتیب امور بموجب مصلحت اوست پس در اساس دینداران به بودن شر در خلقت قائل نیستند و میگویند هر چه هست ظاهری و سببی است و فرجام جهان نیکی و درستکاریست. چون همه چیز روبهکمال میرود و آنچه در این نشاء رو میدهد بر مصلحتی است که شاید مایه بدان نبریم.

بدیهی است پیروان این عقیده نیک روشن در قوت ایمان با هم متفاوتند، یعنی ایمانشان ضعف شدت دارد ولی آنانکه عقیده کامل و ایمان و اتق دارند و متدین واقعی هستند بحقیقت خوشبین اند و خوشبخت. آنان مانند کوهی بزرگ و پابرجا هستند که موجها و پادها نمی برابری آنان وارد نمیاورد یا بهشتلوری توانا و ماهر شهبند که امواج بزرگ دریا آنان را هرگز خسته نمی کند و همواره سوار کردن آن امواج کوه پیکر میشوند و در بزرگترین و سختترین پیش آمدها بقول حضرت علی گویند «اگر مصیبتی بر من روی دهد در برابر آن مانند سنگی سخت خواهم بود!»

نویسنده در مدت عمر در حدود لیاقت و استعداد خود از روی دقت و مطالعه در احوال مردم غور کرده و ملتها و کشور های گوناگون را سنجیده و در نتیجه متین تر و آرامتر و مستریتر و خوشبین تر از عقیده مندانی بیکی از ادیان بود که ندیده‌ام، خاصه میان پیروان عیسویت و اسلام. و بنظر اینجانب بدون تردید این اشخاص خوشبختترین تمام مردمندند. فراغت خاطر و آرامش فکر و قوت قلب و حسن نظر بعاقبت کارها که در این اشخاص بحیرت تمام مشاهده کردیم در هیچ جای دیگر نظیر آنرا سراغ نکرده‌ام. اینگونه اشخاص نه تنها پیش آمدهای سخت را حتی مرگ را هم بدیده تحقیر می بینند و جمله جهان را کوچک می شمارند. بزرگی و بزرگمردی و دلآوری بدین پایه که مقام انسان را فوق جهان و حوادث جهان قرار دهد تنها معجزه دین است و خوشحال آنانکه این مقام را که راهش منحصر آراه ایمانست درک کرده‌اند. از صفات بارز این اشخاص بر خلاف زعم برخی بیخبران کوشش و عمل است. افرادی از ایشان دیدم که در کار زندگی دوش بدوش فعالترین مردمان

و تماشا نماید و جمال و جاذبه آنرا در یابد و ورد زبان نماید. در باره مردم و عاقبت کارها یک اندیش و خوشبین و در خصوص آئینه و روابط و صحت مزاج و احتمالات زندگی خود همیشه امیدوار باشد همیشه خود خویش را تشویق و ترغیب بحیات نماید و خوبی و خوشی بخود نوبد دهد.

اشخاص آزموده و مجرب مانند کوه و همکاران و پیروان او در این باب کتابها نوشته و کمپانیها تیرا که از این راه حاصل شده با سم و رسم ذکر کرده و قواعد تلقین به نفس را تشریح کرده اند (۱).

در مرحله ثانی خود تفکر و سنجش و دلیل ممکن است در اصلاح حال گاهی تأثیر عظیم نماید. فرض کنید بدترین بیش آمد در زندگی نسبت به ما رو آورده و در یک روحیه اضطراب و یأس شدید هستیم باز در همان حال که شاید با سر که مساویست میتوانیم بایک همت فوق العاده دست بدانم فکر و تفعل بیازیم. مثلاً با خود بگوئیم حالا که نمرده و نابود نشده ام این توهم و هول و اضطراب چرا اینگونه پریشان و نالام نموده، اگر زورق حیات من رخنه پیدا کرده و باز بچه امواج شده هنوز که غرق نگشته، اگر جام بلب رسیده هنوز که دریا نمده، چرا پیش از وقت خود را می‌بازم، چرا قوت قلب خود را از دست میدهم. بسا کشتیهای شکسته که نجات یافتند، بسا بیماران نزدیک به مرگ که شفا پیدا کردند، بسا بیچاره ها که چاره جوئی نمودند.

من چرا بدین شتاب به گرداب یأس اندر شوم. مگر راه هر گونه چاره و نجات بسته شده، مگر مردمان یک دستگیر مردانند، مگر اراده و مقاومت و تاب من بگلی نابود شده، مگر من از دیگران که سختیها دیدم و بجهت کشیده‌اند کمتر و ضعیفترم... باید مانند سر کرده زخم خورده شجاع بر خیزم و برای نجات خود و دیگران بگویم و خود را به معنی برسانم یا مانند نا خدای جمود دلبری کشتی شکسته را بساحلی برسانم و فوراً خود باخته و زبون نگردم...

آری ممکن است در عین اضطراب و تشنج روحی که فکر کردن محال بنظر میآید شخص بزور اراده باز فکر و استدلالی راه بیندازد و خود را تاحدی آرام ساخته و چاره جوئی کند.

نویسنده در موقع تحصیل در رابرت کالج امریکائی استانبول روزی کتابی از (ما کس نورداو) میخواندم و در اینموقع در پهنای منظره من آب صاف بسفوق برق میزد و در جریان بود. در طی مطالعه بدن جمله رسیدم: حیات مانند اقیانوسی است و حوادث شبیه امواجند و هر دو نظیر شناور است. شناور خوب موقع هجوم امواج سر را بالا و دستها را پایین میکشد و امواج پیاپی را بی آسیب رد میکند ولی شنا بدان خود را باخته دستها را بپا بلند کرده سر را فرومی برد و سر فرو بردن همانست و غرق شدن همان... انسان در میان حوادث همان حال را دارد... این جمله تأثیر عمیق در من بخشید و اتفاقاً چند روز بعد در

کار و کوشش و همت نشان دادم و بفرق آنکه اگر دومی ها در موقع نا کلمی مایوس و درمانده میشوند ایشان در بدترین موقع خود را نمی‌بازند و به مصلحت و تقدیر استناد میکنند و شاید آهی هم نکشیده باز بکوشش و فعالیت می‌پردازند. معنی تو کل همینست.

فکر و اراده - از عوامل خوشبینی و بد بینی یکی نیز فکر و برهان را شمریم. عوامل دیگر که تا کنون نام از آنها بردیم در تولید روح خوش بینی یا بد بینی با اختیار ما نیست، تأثیر تندرستی و ارث و عادت یا پیش آمد ها یا تعلیم و تربیت یا ایمان و عقیدت بدون فکر و اراده ما حصول می‌یابد. در ارث آنچه موروث است بما میرسد، تندرستی بدون خواهش ما تولید نشاط میکند، نهایت در حفظ و تولید تندرستی اراده مفید واقع میشود چنانکه خواهیم گفت. همچنین تأثیر عقیده یا تعلیم و تربیت تابع اراده ما نیست.

اکنون میخواهیم به بینیم آیا غیر از عوامل فوق که در اساس غیر اختیاریست ممکن است بیاری فکر و اراده مرض بدبینی را رفع کرده و حالت خوشبینی در خود ایجاد نمائیم یا نه. در واقع مبحث عمده این مقال همین موضوع اخیر خواهد بود که وجه عملی و راه کوشش و اقدامی برای ما نشان بدهد.

گرچه عوامل نامبرده در بالا در تعیین روحیه یا در واقع سر نوشت ما مؤثر قاطع هستند و بعقیده برخی از دانشمندان اساس زندگی و افکار و اعمال ما همان سنخ عوامل است و ما اراده و تصمیم خالصی نمیتوانیم داشته باشیم بلکه اراده و برهان ما هم نتیجه آنگونه عوامل است ولی دانشمندان دیگر برخلاف این عقیده اند و در اسان اراده مختار سراغ دارند و تصور میکنند بواسطه اراده و فکر و برهان ممکن است آدمی به عوامل طبیعی و غیر اختیاری چیره گردد. در واقع انسان هر چه هم اسیر و زبون عوامل گردد باز هویدا است که مانند سنگ و دیواری نیست و میتواند فکری کند و برهانی بدان فکر تشکیل دهد و آنگاه تصمیم باجرائی آن کند.

پس کسبیکه دچار بدبینی است در امور زندگی خود حتی در کارها و بیش آمدهای روزانه دچار تردید و بدبینی و یأس است، در مسائل اجتماعی جز عاقبت وخیم نمی‌بیند، در هر اقدام تازه صدها نتیجه بدو نامطلوب پیش چشم او مجسم می‌شود و او را میترساند، در حالت بیماری و صحت هزار توهم او را گرفتار و در باب افراد مردم انواع بدگمانی او را ناراحت میکند، به بینیم چنین شخصی راه خلاصی ازین مرض اخلاقی دارد یا نه. چنانکه گفته شد بعقیده ما گرچه عوامل طبیعی و فطری و موجبات محیط تا حدی کار بشر را ساخته و طالع او را معین کرده ولی باز هم فکر و اراده بگلی حرف مفت و صفر نیست و ظاهراً وجود مستقلی دارد و اگر شخصی همتی بسزا بکار برد شاید بتواند به عوامل کونا کون مخرب فایق آید و از زندگی بهر مای گیرد. یکی از عملی ترین راههای این اقدام همانا تلقین به نفس است. شخص باید هر شب و هر روز بدون تصنع بخویشتن تلقین خوشبینی نماید یعنی بخود عادت دهد جهان را خوب و خوش ببیند. مثلاً اگر مناظر زیبایی در طبیعت دید خود را بدان دلگرم کند

(۱) دوست دانشمند من آقای کاظم زاده ایرانشهر در این باب مقالات زیاد نوشته اند و رساله «تفاوت روحی» ایشان که اداره روزنامه انگر اصفهان چاپ کرده جزو این مقالات و فرائد آن برای همه سودمند است.

نخواهد بود ولی این حقیقت غیر از بدبینی است که ناشی باشد از ضعف اعصاب یا عوامل دیگر که در طی این مقال گفته شد.

بہتر است برای روشن کردن این نکته مثالی از عالم تعلیم و تربیت بیاوریم: برای اینکه جوانان کشوری نسبت بہین خود نیک بین و امیدار گردند لازم است افتخارات تاریخی آن کشور را با نهایت تأکید با آنها گوشزد نمود و فکر آنانرا نسبت بکشور روشن کرد و خوبیها و زیباییهای سرزمین اجداد را نمایان ساخت و مزیتها و خدعتهای بزرگان آن را نشان داد تا محسنتات و فضائل میهن کاملاً در نظر جوانان مجسم گردد و ایمان و خلوص و حس نیت و فکر خوش در باره خانه بیاکن و نژاد و ملت خود پیدا کنند و بحکم همین مقدمه نسبت بآینده ہم خوشبین باشند و هیچ عاملی نتواند آنانرا اسوق بیأس و حرمان نماید و در میان انواع مشکلات همواره اعتقاد بکامیابی و حس ختام داشته و دمی از همت و اقدام غافل نگردند. اینست معنی تہیہ نسل زنده جوان.

ولی در این راه نباید بپیچوجہا مبالغہ میبرد. مثلاً در ضمن ذکر افتخارات تاریخ آنچه را کہ مربوط بکشور نیست مریبان غافل نباید بدان نسبت دهند یا نواقص و قصورهای را کہ در تاریخ بیخروی داده نشان ندهند و از چاره ها و اصلاح هائی کہ ممکن بود بشود صحبت ننمایند؛ بدبھی است کہ چنین سبکی در تعلیم و تربیت روحیہ محدود نامطلوبی در دانش آموزان بوجود خواهد آورد.



اکنون اگر بخواهیم این مقال در چند جملہ خلاصہ شود باید گفت جهانی کہ ما در آن زندگی میکنیم بہت نیست و شر و فساد و رنج و آزار در آن هست. راه زندگی صاف و هموار و بی تشیب و فراز نیست و رفتن آن مستو و زحمت زیاد میخواید. هر ملتی مأمور است از این راه برود ولی ملتہائی کہ استخوان دارند و دارای قوت فکری و نسبت بعاقبت خوشبینند و در رسیدن بمقصد و مقصد تریوند و با کی ندارند البته ملتہای ضعیف بیرک جیون بدبین و خستہ را نیز تسلط خود آورده آنان را بنده میسازند. هر ملت زنده و لایق باید بکوشد نشاط و حیات را در افراد خود تزریق کند و نسل تندرست بپروراند و بوجود آورد و افراد خود را بحکم ارشوعادت و تعلیم و تربیت و عقاید دینی در مواجهہ با پیش آمدها خوشبین و قوی و با نشاط بار آورد و جوانان خود را در مقابل طیف و غول توہم دچار ضعف و بی ارادگی ننماید و آنانرا مانند سپاہیانی کہ بہ غلبہ خود ایمان قطعی دارند در معنی و مادہ مجبور و بسیج کند.

یک عامل مهم این روحیہ فکر و ارادہ است. مریبان و رہبران باید در امور عالم فکر کنند و از راه استدلال محسنتات خوشبینی و اعتماد را دریابند و ارادہ نمایند تا سورت خارجی بدان دهند و همان روحیہ را بجوانان و مردم کشور تلقین نمایند.

همان بسفور موقع شنا بجزایبی رسیدم و تغییر آبی درجہ حرارت مرا ست کرد و بیدرتک مقدمہ فرو رفتن و خفہ شدن پیدا شد و میان من و مرگ قدمی نماند. عجب آنکہ در این موقع اضطراب و جانکنی مضمون جملہ فوق بخاطر آمد و در عین آشفتگی شدید طبیعت و ضعف عقل وجود فکر کوئی باعجاز فکری بحرکت آمد و ارادہ ای حاصل گشت و قوت قلبی پیدا شد و همین فکر آبی گریزان سبب شد بجای دستویازدن و حرکت مذبح وضعی آرام بر خود گیرم و بدین ترتیب خود را بساحل نجات رساندم!

بہمین روش میتوان در بار بکترین مواقع حیات خود را بشفکر و بکار بردن ارادہ عادت داد و بدین واسطہ قوہ مقاومت در خوب شدن بوجود آورد. بدبھی است چنانکہ اشارت رفت این عمل فکری در موارد شدت بسیار سخت است ولی محال نیست و کمی تمرین لازم دارد.

چنانکہ استدلال برای خوشبینی آہم در مشکلترین حالات از لحاظ فرد سودمند است از لحاظ جامعہ ہم مفید است. شخصی کہ در امور اجتماعی هموارہ حس بدبینی و ترس از عاقبت در خود می بیند و جز افق تاریک و سیاہ در گرداگرد جهان مشاہدہ نمیکند میتواند بقوہ استدلال و بزور ارادہ خود را از این حال نجات دهد.

حکایت آن شازادہ را ہمہ شنیدہ اند کہ در جنگلی شکست یافت و سپاہیانش پراکنده شد و بیأس کامل و توہم شدید بروی روی آورد بعدیکہ با خود فرار گذاشت روی کوه رفته از آنجا خود را بدرہ پرتاب کند و از این زندگی خوشتر را خلاص نماید پس بنای بالا رفتن بکوه عباد. تبعہ راہ خستہ شد و در غار کوچی بنشست. در این بین موریرا دید کہ با ملعنہ بز و کتر از خود روی سنگ بالا میرود و چون بہ قسمت صاف سنگ رسید بلغزید و بز زمین افتاد ولی بعد از رنج زیاد و راست کردن شاخہای خمیدہ و پیدا کردن طعمہ دوبارہ بالا رفت. باز ہم پائین افتاد، باز پس از تقلائی زیاد طعمہ را پیدا کردہ راہ بالا را پیش گرفت... شازادہ شکست خورده در مشاہدہ این احوال پیش خود اندیشید کہ از موری کمتر نتوان بود، با یک شکست ما بوس چرا باید بود، من کہ زندہ ام اقلأ بعد این مور ضعیف دوام و تحمل بکار برم. گفته اند با این تصمیم بعالم زندگانی برگشت و شحمت از دست رفته را باز بدست آورد!

این قصہ ہم از احاطہ بدبینی فردی و ہم اجتماعی مفید است. باید شخص در قضایای شخصی یا اجتماعی کہ پیش میآید و بظاہر خطرناک و بدعاقبت دیدہ میشود بکوشد، جهت روشن و اصلاح را ہم درک کند و بکسرہ ما بوس نگرود. چنانکہ در فوق ہم گفته شد مقصود از خوشبینی هرگز ہم بستن دیدہ بصیرت و بیخبر شدن از نواقص و عاطل کردن حس انتقاد و حقیقت بینی نیست. بزرگان و دانشمندان هر کشوری باید بی بمعایب امور بپردازند و باینک نظر علمی بیغرض چارہ جوئی کنند و جز این طریق بہیچوجہ بيمودن راہ ترقی میسر